

منطق نظم اجتماعی در افغانستان

نویسنده: علی رضوانی

منبع: سایت آرمان

12-8-2006



Email: <http://armans.info/contact>

.....

نظم و هماهنگی در جامعه بعنوان یکی از مؤلفه های اساسی در حیات اجتماعی انسان مطرح بوده و تاثیر فراوان در تداوم حیات اجتماعی او داشته است، چگونی و کیفیت آن میتواند نقش مهم در توسعه و پیشرفت و یا انحطاط و عقب ماندگی یک جامعه داشته باشد. این درحالی است که سایر موجودات اجتماعی نیز دارای نظم و هماهنگی است، اما نظم در جوامع انسانی بخاطر خصلت عقلانیت و فرهنگ از سایر موجودات اجتماعی متفاوت میشود. به تعبیر دیگر نظم در جامعه تابع فرهنگ و شعور انسانی است نه منبعث از غرایز و خارج از اختیار او، در جامعه انسانی هیچ جا نظم بدون فرهنگ وجود ندارد، بهم آمیختگی نظم و فرهنگ این گونه مینمایاند که نظم و فرهنگ دو چیز جدا از هم نیستند، «فرهنگ نوعی نظم است اگر عین آن نباشد»^۱ اما به نظر می رسد که فرهنگ بستر شکل گیری نظم و انسجام اجتماعی است. بطور کلی سه تلقی از نظم اجتماعی وجود دارد:

۱- تلقی «زوری».

۲- تلقی «فایدتی».

۳- تلقی «فرهنگی».

۱- تلقی زوری: این تلقی قدرت و سلطه را در تنفیذ نظم تاکید می کند و طبق آن نظم و انسجام اجتماعی در پرتو اقتدار و اجبار پدید می آید. و انسجام اجتماعی بدون اقتدار حاصل می شود این رویکرد از نظم اجتماعی تابع اندیشه های توتالیتری است که ویژگی بارز آن استبداد و دیکتاتوری است و نظم اجتماعی و سیاسی در جامعه را با اختناق، اجبار و ایجاد وحشت در کنترل می گیرد «در واقع دیکتاتوری فراگیر همه جانبه و در همه عرصه هاست؛ به این معنا که در رژیمهای توتالیتر جامعیت سلطه و گستره قدرت، مورد تاکید است»^۲ و تمامی عرصه های حیات اجتماعی را در بر می گیرد» و خود را برای دست بازی و دخالت در تمامی عرصه های زندگی، اجتماعی انسان های مجاز و محق می داند»^۳ درین تلقی گفتمان حاکم بر روابط اجتماعی و سیاسی یک طرفه بوده و ادبیات و گذاره های گفتمانی از جانب بلوک قدرت و اجبار القا می شود. افغانستان از جمله کشورهای است که نظم و هماهنگی اجتماعی و سیاسی در آن تابع و پیرو منطق اجبار و سرکوب بوده است و ادبیات و گفتمان حاکم بر آن نیز به خوب نشانگر این مدعاست «امیر

عبدالرحمن مدعی بود که او از جانب خداوند تعالی به پادشاهی افغانستان برگزیده شده است و حفاظت این کشور در برابر دست اندازی کفار و هرج و مرج داخلی به عهده او گذاشته شده است. بنابراین اختیار دارد تا هر کاری را برای تامین این اهداف لازم اجرا کند و هیچ چیزی صلاحیت او را محدود نمی سازد. وی این مطلب را در ساله های تقویم الدین، پند نامه، ترغیب جهاد و مرآت العقول که به امر او تالیف گردید و در بین مردم انتشار داد^۴. البته تولید این گفتمان، که او از جانب خداست و پخش آن در بین مردم به خاطر مشروعیت سازی و ساکت کردن مردم بشدت مذهبی افغانستان صورت گرفته است. به نظر می رسد که این تلقی و رویکرد عملا و نظرا در گذشته ای افغانستان حاکم بوده است. نتوانسته است نظم اجتماعی پویا و باثبات را تامین نماید.

2 - تلقی فایدتی: نظم و انسجام بنوع خود افراد جامعه است و لذا مردم بخاطر منافع مشترک به نظم اجتماعی تن درمی دهند زیرا در سایه منافع، نیازمندی ها و بهره مندی های مشترک ممکن است تضاد و تنازع و جنگ و خشونت بوجود آید که در آن صورت هیچ گروه و قومی نمی تواند به حداقل خواست ها و منافع خود دست یابد، نادیده گرفتن حقوق و منافع دیگران و مقاومت در برابر خواسته های طبیعی و مشروع شان نه تنها آنان را از دست یابی به حقوق و منافع شان منصرف نمی کند بلکه آگاه تر و مصمم تر نیز می گرداند تجارب تاریخی نشان داده است که گروه ها، اقوام و مردمی که از حقوق و منافع طبیعی و انسانی شان محروم بوده اند؛ با اسرار، سماجت و مبارزه پیکر توانسته اند آنها را باز ستانند، زیرا «اساسا نفع مشترک ریشه در نیاز عام و مشترک انسانی دارد. نیاز هایی که تامین آنها بیشتر از طریق جمع و با مشارکت دیگران ممکن است»^۵ بنابراین نظم و انسجام اجتماعی خود بمنافع اقوام، گروه ها و افراد جامعه می باشد، در صورتی که این منافع مشترک با یک برابری نسبی تامین نشده و رضایت مند اقشار مختلف جامعه گروه های قومی و اجتماعی و ... را در بر نداشته باشد، انسجام ثبات اجتماعی امری ناممکن و نامیسر خواهد بود « اما دستیابی به این امر هنگامی ممکن است که آزادی های فردی با عدالت اجتماعی همراه گردد؛ در یک نظم اجتماعی که نابرابری ها بطور آشکار بزرگ نیستند، و فرصت زندگی کامل و رضایت بخشی برای همه بطور کلی وجود دارد. اگر آزادی با برابری هماهنگ نگردد و اگر بسیاری از مردم زندگی خود را تا حد زیادی تهی از ارضا، شخصی بیابند بسیار محتمل است که رفتار انحرافی متوجه هدف هایی گردد که از نظر اجتماعی ویرانگر اند»^۶ در افغانستان شرایط تاریخی بگونه ای بوده که قشر بندی اجتماعی بصورت نا برابری و بسود گروه های قومی خاصی شکل یافته است و در شبکه ای فرصت های اجتماعی در عرصه های مختلف فرهنگی، اقتصادی و سیاسی همه به صورت نسبی هم برابر نیستند و لذا تمام منابع، امکانات و فرصت های اجتماعی، اقتصادی در مناطق خاصی از شهر ها و در شهر های خاصی افغانستان توزیع و پخش شده است و بخش بزرگی مردم از داشتن چنین منابع و فرصت های محروم است. بنا براین چنین به نظر می رسد که نظم اجتماعی پویا و باثبات، لا اقل بدون وجود برابری در فرصت ها در ابعاد مختلف آن، تحقق نخواهد یافت.

۳- تلقی « فرهنگی»: درین رویکرد فرهنگ بعنوان عامل اصلی در انسجام اجتماعی بحساب می آید. این در حالی است که سایر موجودات اجتماعی نیز دارای نظم و هماهنگی است، اما نظم در جامعه انسانی تابع اندیشه و فرهنگ اوست. «در عالم انسانی در هیچ حا نظم بدون فرهنگ وجود ندارد»^۷ آمیختگی نظم و فرهنگ یک چیز است و دوگانگی در آن نیست، در حالی که فرهنگ بستر نظم اجتماعی است و در زمینه فرهنگ نظم اجتماعی به وجود می آید. منظور از فرهنگ ارزشهایی ما به الاشترک، اندیشه و باور عمومی است که ساخت اجتماعی را شکل می دهد و باعث

هماهنگی و انسجام میشود، زیرا «توافق بر سر ارزشها امکان کنش متقابل مبتنی بر همکاری را افزایش می دهد»^۸ و زمینه را برای انسجام و هماهنگی بیشتر آماده می کند « بنابراین فرهنگ به این معنی است که مردم درباره بسیاری از موضوعات مهم قواعد، ارزشها، و باورها... توافق دارند»^۹ البته این توافق یک قرار داد رسمی نیست بلکه همان «روح جمعی» که در بستر حیات اجتماعی شکل می گیرد. نتیجه: با بررسی رویکرد های مختلف در باره نظم اجتماعی روشن شد که در افغانستان تلقی «سلطه روز» عملا و نظرا حاکم بوده است و کارکرد و کار آیی آنرا همه دیده ایم. به نظر می رسد که با تلفیق دو تلقی دیگر یعنی ارزشه و منافع مشترک میتوان تبیین کم نقص تری ارائه کرد. با وجود اشتراکات عمیق فرهنگی در یک جامعه باز هم ممکن است نظم اجتماعی پویا و توسعه بخش پدید نیاید، از طرفی دیگر صرف منافع مشترک نیز نمی تواند ضامن تحقق نظم اجتماعی باشد. بنابراین اشتراک فرهنگی از یکطرف؛ منافع بهره مندیها و نیاز هیا مشترک انسانی از جانب دیگر، می تواند تا حدودی کمک کند اما نمی تواند علت نامه برای آن باشد، زیرا نظم و انسجام اجتماعی آگر بر پایه ای برابری در فرصت ها و عدالت توزیعی نباشد جامعه بسوی انحطاط، فقر، تبهکاری و استثمار و ... خواهد رفت. نظم اجتماعی مبتنی بر برابری بدون تعادل اجتماعی نیز توهمی بیش نخواهد بود زیرا «تعادل اجتماعی آن وضع، حالت و با شرایط اجتماعی که در آن عناصر تشکیل دهنده در وضع متوازن نسبت به یکدیگر قرار گرفته باشد، به معنای وسیع نوع توازن بین چند پدیده اجتماعی مرتبط است»^{۱۰} به نظر می رسد که «مفهوم نظم اجتماعی به طور مستقیم، تعادل و انسجام روابط اجتماعی را برساند که مجموع افراد جامعه را از طریق فعل و انفعال ساز و کار های، اقتصادی و سیاسی به سوی زندگی مشترک جلب کنند و خواست گذران حیات در جمع را پدید آورند»^{۱۱} بنابراین یکی از عناصر و پدیده های بنیادین اجتماعی، افراد و گروه های اجتماعی و ... در یک جامعه می باشد. اگر این پدیده ها و عناصر بصورت متوازن و عادلانه در شکل دهی جامعه نقش نداشته باشد و در ترکیب آن نابرابری ساخت و سامان یافته است و در چنین انتظار برقراری نظم اجتماعی پویا توهم بیش نیست.

پی نوشت :

- ۱- داوری اردکانی رضا، فرهنگ، خرد و آزادی، تهران، نشر ساقی، ۱۳۷۸ ص ۲۴۵
- ۲- بیات، عبد الرسول، با همکاری جمعی از نویسندگان، فرهنگ واژه ها، نشر فرهنگ و اندیشه دینی، چاپ دوم، ۱۳۸۱ ص ۲۳۴
- ۳- همان ۲۲۹
- ۴- صدیق فرهنگ، میر محمد، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱ نشر دارالتفسیر ۱۳۷۵ ص ۴۲۵
- ۵- چلبی، مسعود، جامعه شناسی نظم تهران ۱۳۷۵ ص ۲۱
- ۶- گیدنز، آنتونیسو، جامعه شناسی، م منوچهر صبوری، تهران ۱۳۷۷، چاپ ۴ ص ۱۶۹
- ۷- داوری اردکان، رضا، فرهنگ، خرد و آزادی ص ۲۴۵
- ۸- شارون جوئل، ده پرسش از دیدگاه جامعه شناسی، م منوچهر صبوری، تهران نشرنی چاپ ۲ ۱۳۸۰ ص ۸۳
- ۹- همان ص ۸۵
- ۱۰- سارو خانی، باقر، در آمدی بر علوم اجتماعی نشر کیهان ۱۳۷۰ ص ۷۰۲
- ۱۱- بیرو، آلن، فرهنگ علوم اجتماعی، م باقر سارو خانی نشر کیهان ۱۳۷۰ چاپ ۳ ص ۳۶۸